

بحث چهارم: اصالة الاشتغال
المقام الأول: في دوران الأمر بين المتباينين
درس سيصد و پنجاه و چهارم تا سيصد و شصت و دوم
درس سيصد و پنجاه و چهارم: صوت ۳۷۵

بحث در دوران امر بين متباينين (4)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عمدهٔ مطلب قائلین به احتیاط در اطراف علم اجمالی سه وجه بود که عرض شد. البته همان‌طوری که عرض کردیم مطلب مرحوم آخوند را پی می‌گیریم و در نهایت به تقریر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌پردازیم و بعد به آنچه که به نظر می‌رسد می‌پردازیم. البته بعید است که در این سه چهار جلسه تمام شود ولی خب إن شاء الله احتمالاً شاید در همان قسمت تحصیلی دوم - لولا البداء اگر خدا بخواهد - به نتیجه برسد. در خاتمهٔ این بحث مرحوم شیخ یک مطلبی را فرموده‌اند که آن مطلب هم خالی از تذکر نیست و آن این است که روایات و ادلهٔ براءت مختلف هستند، همان‌طوری که مرحوم شیخ فرمودند بعضی از آنها به ادلهٔ استصحاب و بعضی به حجب و بعضی هم به ادلهٔ حلّ و طهارت برمی‌گردند.^۱ منتها مسئله‌ای که در اینجا هست این است که مرحوم شیخ در این موارد قائل به عدم دلالت و حجیت امارات بر براءت شریعه در اطراف علم اجمالی بودند، اما در یک مورد به اعتراف خود ایشان روایت می‌تواند در مورد براءت قائم باشد و آن روایات و ادلهٔ حلّ و طهارت است به اختلاف مضامینی که دارند؛ در یک جا روایت مسعدة بن صدقه است که می‌فرماید: **«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»** در یک روایت دیگر، روایت عبدالله بن سنان است که دارد: **«كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ حَلَالٌ لَكَ أَبَدًا حَتَّى أَنْ تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ»**^۲ و همین‌طور روایات دیگر.

در این مورد، به خصوص مرحوم شیخ اعتراف می‌کند بر اینکه تمسک به این روایت از موارد شبههٔ مصداقیه نیست.^۳ ما در وجه سوم گفتیم و ادلهٔ وجوب احتیاط در دلیل ثالث این بود که تمسک به ادلهٔ براءت در اطراف علم اجمالی تمسک به عام در شبهات مصداقیه است؛ یعنی از یک طرف ادله در موضوع شک وارد شده است و از طرف دیگر خود موضوع برای ما مشکوک است که آیا مورد شک است یا نه؛ با وجود علم اجمالی به اطراف علم اجمالی در حوزهٔ تکلیف الآن برای ما اطراف مشکوک است که آیا داخل در شک است یا نه؟ و همان شکی که برای اجرای ادلهٔ براءت مورد نظر شارع است همان شک در اطراف هست یا آن شک مربوط به شک بدوی است و دخلی به ادلهٔ براءت و به اطراف علم اجمالی ندارد؟ بناءً علی‌هذا تمسک به آن ادله در اینجا نمی‌توانست خالی از اشکال باشد. البته جوابش هم داده شد.

۱. جهت اطلاع رجوع شود به فرائد الأصول، ج ۲، ص ۲۱ - ۵۰.

۲. الکافی، ج ۵، کتاب المعیشه، باب النّوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.

۳. همان، ح ۳۹.

اما در مورد روایات حلّ، دیگر بحثی نیست که لسان روایات لسانی است که آبی از تمسک به شبههٔ مصداقیه است، تخلّل شبهه در شبههٔ مصداقیه است، یعنی وقتی که حضرت می‌فرمایند: «كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ حَلَالٌ لَكَ أَبَدًا حَتَّى أَنْ تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ» خب دیگر مشخص است که حضرت ولو با وجود صورت حرمت در بین موارد اطراف در اینجا حکم به معلومیت مورد مشخص می‌کند و اگر آن شیء معلوم نبود، این داخل در تحت طهارت و حلّ است. این مسئله‌ای است که در اینجا هست.

الا اینکه مرحوم شیخ در اینجا شبهه‌ای دارند و آن شبهه این است که می‌فرمایند: گرچه این روایت ظاهر در موارد شک مقرون به علم اجمالی است ولكن لفظ «بعينه» در اینجا می‌تواند به دو قسم مستعمل باشد؛ یک استعمال این است که «بعينه» به معلوم بخورد یعنی معلوم ما متعیّن باشد؛ «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ» یعنی معلوم ما بعينه، حرام باشد. پس روایت در مقام بیان علم تفصیلی است چون معلوم بعينه علم تفصیلی است، علم اجمالی که معلوم بعينه نیست. پس روایت دالّ بر جواز اتیان است **إِلَّا فِي مَوَارِدِ الْمَعْلُومَةِ بِالتَّفْصِيلِ**. این ظهور این روایت در اینجا است.

اما ممکن است شکی در اینجا پیدا بشود و آن این است که «بعينه» در اینجا به شیء برگردد یعنی تأکید ضمیری را بکند که به شیء برمی‌گردد نه به معلوم. به علم برنگردد یعنی علم، علم عینی نباشد، و به شیء برمی‌گردد. مانند اینکه می‌گوییم: **جَاءَ زَيْدٌ نَفْسُهُ**. این «نَفْسُهُ» که در اینجا می‌آوریم تأکید مجیء را می‌کند یا تأکید زید را می‌کند؟ تأکید خود زید را می‌کند یعنی مخاطب می‌داند که شخصی آمد به منزل و در زده است، منتها خیلی برای او عجیب است که زید بیاید، فرض کنید که زید با صاحب البیت خصوصتی دارد و در مقام عناد و انکار است. می‌گویند که زید خودش آمد و این حرف را زد، تعجب می‌کنیم، زید؟! نمی‌شود زید بیاید! می‌گوییم: **جَاءَ زَيْدٌ نَفْسُهُ**، کسی دیگر را نفرستاد که این بلاغ و این پیغام را بدهد خودش آمد. خب در اینجا «نَفْسُهُ» برای آن حکم نیست بلکه برای آن متعلّق حکم است که همان زید می‌باشد. تأکید حکم را نمی‌کند، تأکید زید را می‌کند.

ما در عبارات زیاد داریم؛ برای دفع توهم خلل و اشتباه در اینجا موارد تأکید آورده می‌شود؛ در «كُلُّ شَيْءٍ **لَكَ حَلَالٌ**» ... مطلب همین است که «**بِعَيْنِهِ**» در اینجا به شیء برمی‌گردد نه به علم، یعنی هر شیئی خودش «**لَكَ حَلَالٌ**» تا اینکه علم به او تعلق بگیرد. نه اینکه غیر از او، می‌گوییم که این شیء تا وقتی که علم به او تعلق بگیرد حلال است. یعنی تصور نشود که شارع در اینجا دست افراد را در اتیان و عدم اتیان به اشیاء بسته است، نه! و تصور نشود به موجب فی الجمله شبهه‌ای احتراز از اشیاء لازم است، **كُلُّ شَيْءٍ بِعَيْنِهِ**؛ یعنی خود همین شیء را می‌توانید اتیان کنید، همین را می‌توانید اکل یا لبس یا شرب کنید ولی تا چه زمانی؟! تا وقتی که علم به او تعلق بگیرد. پس علم در اینجا اعم می‌شود؛ هم علم اجمالی و هم علم تفصیلی را شامل می‌شود. این «**بِعَيْنِهِ**»

به آن شیء برمی گردد تا شبهات بدویه در اینجا تخلّل پیدا نکند، نه اینکه این «بِعینه» به معلوم برگردد و این طوری بشود: «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ»، که او معلوم است «بِعینه»، معلوم «بِعینه» مورد نظر نیست، «حتی تعرف أنه الحرام»، تا اینکه بدانی حرام است. پس «بِعینه» به شیء برمی گردد و به معلوم بر نمی گردد. این شبهه ای بود که مرحوم شیخ بیان کردند.^۱

با توجه به این شبهه باز ایشان نسبت به جری ادله جِلّ در موارد اطراف علم اجمالی تشکیک می کنند. نتیجه شبهه، تشکیک جری ادله جِلّ در موارد اطراف علم اجمالی است و همان اشکالی که در مورد سایر ادله کردند در مورد ادله جِلّ به حال خودش باقی می ماند.

جوابی که نسبت به این مطلب می شود داد این است که «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ» اولاً ظهور این عبارت «بِعینه» به معلوم است؛ ظهور به معلوم است حتی از ظهور هم بالاتر بلکه می توانیم بگوییم در اینجا مسئله، مسئله تصریح است؛ اگر قرار باشد یک قید یا وصفی و یا یک لفظ زائدی برای دفع شبهه ای یا برای ایجاد یک امر اضافی بر حکم یا موضوعی، متکلم به کار ببرد، قطعاً باید در مقام مخاطب آن لفظ را در موقعیتی استعمال کند که مقصود و منظور متکلم از این قید حاصل بشود و شکی نیست که اگر منظور امام علیه السلام در «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ» همان تأکید بر شیء است نه تأکید بر معلوم بالتفصیل در اینجا امام علیه السلام می بایست در کُلُّ شَيْءٍ بِعَيْنِهِ، «بِعینه» را بعد از شیء بیاورد تا اینکه آن شبهه خلط بین علم اجمالی و علم تفصیلی در اینجا حاصل نشود و چون در اینجا امام «بِعینه» را در آخر جمله آورده است پس مطابق با قوانین و جری ظهور این «بِعینه» به معلوم برمی گردد و معلوم بالتفصیل را از دائرة تناول و جواز خارج می کند و معلوم بالإجمال در دایره جواز باقی می ماند. این یک اشکال است.

اشکال دیگر این است و خود شیخ اعتراف کرده است که در روایت عبدالله بن سنان که می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ حَلَالٌ لَكَ أَبَدًا حَتَّى أَنْ تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ فَتَدَّعِهِ» خود شیخ تصریح دارد که «بِعینه» در اینجا به علم برمی گردد نه به شیء! آن وقت چطور ممکن است که در یک روایتی مقصود از آن روایت، دخول در علم اجمالی، دخول در حکم باشد و در روایت دیگر از امام علیه السلام علم اجمالی خارج باشد، اصلاً تصورش را هم نمی شود کرد چه برسد به اینکه انسان [قائل به این باشد].

بنابراین به قرینه روایت عبدالله بن سنان قطعاً ما باید بگوییم که اگر حتی روایت عبدالله بن سنان را هم نداشتیم، ظهور «بِعینه» در این روایت چون در آخر کلمه آمده است به معلوم بالتفصیل برمی گردد نه به آن

^۱ . فرائد الأصول، ج ۲، ص ۲۰۱.

شیء! و چه برسد به اینکه روایت عبدالله بن سنان به اعتراف خود شیخ در اینجا ظهور به عنوان ظهور اتم بلکه نصّ در «بَیِّنَه» در معلوم دارد.

روی این جهت این روایات، روایاتی است که دلالت بر جواز اتیان در موارد و در اطراف علم اجمالی دارد. الا اینکه مطلبی که مقررین و محشّین در اینجا ذکر کرده‌اند این است که حتی با وجود این ظهور تام در روایت عبدالله بن سنان و در روایت مسعدة و امثال ذلک، اجماع اصحاب بر اعراض از این روایت تعلق گرفته است و ظاهراً غیر از مرحوم فیض و فاضل خراسانی و صاحب حدائق که اینها قائل به جواز اتیان به اطراف علم اجمالی هستند^۱ فرد دیگری قائل به عدم وجوب احتیاط در اینجا نیست و این اعراض و اجماع اصحاب بر عدم جواز اتیان اطراف علم اجمالی، موجب انصراف از دلالت این دلیل خواهد بود. خب این را ما فعلاً تا اینجا نگه می‌داریم تا اینکه بعداً راجع به این قضیه صحبت کنیم و به نحوی ببینیم که این مسئله به چه صورت درمی‌آید.

مطلبی که در اینجا به نظر می‌رسد و این را هم ذکر کرده‌اند - إن شاء الله جلسه بعد سر مطلب مرحوم آخوند می‌رویم - عبارت از کیفیت اطراف علم اجمالی با وجود قیام امارات است

ماحصل مطلب قوم در اطراف علم اجمالی

ماحصل مطلب قوم و اجماعی که قوم در اینجا دارند، عدم جواز برائت در اطراف علم اجمالی شد و همان‌طوری که علم تفصیلی منجز تکلیف است، علم اجمالی هم در شبهات محصوره منجز تکلیف خواهد بود. اما اگر فرض کنید که در موارد علم اجمالی بر احد اطراف یا بر همه اطراف اماره‌ای قائم بشود، خب اگر این اماره با نفس علم اجمالی موافق باشد عمل **علی وفق الأماره** واجب است. فرض کنید إنائین مشتبهین هست که یک اماره بر نجاست این إناء و یک اماره بر نجاست آن إناء قائم می‌شود. خب این اماره بر وفق علم اجمالی است و در اینجا عمل به امارتین واجب است.

ترجیح بلا مرجح بودن اخذ به أحد الأماره دون دیگر

اما اگر اماره بر خلاف جری علم اجمالی و مدلول علم اجمالی قائم بشود، مثل اینکه دو اماره قائم بشود، یکی بر طهارت این إناء و دیگری بر طهارت آن إناء، خب در صورت تعارض بین اماره و خود علم اجمالی در اینجا چه باید کرد؟ بحث تعارض امارتین پیش می‌آید. چون قطعاً خود نفس آن امارات نمی‌توانند با علم مخالفت کنند، فرض کنید یک اماره آمده بر اینکه این طاهر است و یک اماره هم آمده بر اینکه این طاهر است

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کفایة الأصول، ص ۳۴۵ - ۳۴۶ و نقد الأصول الفقہیة، فیض کاشانی، ص ۴۸ - ۵۰ و الحدائق الناضرة، ج ۵، ص ۲۸۰.

در حالی که قطعاً می‌دانم أحدهما نجس است حالا آنها اطلاع ندارند ولی یکی از آنها بالأخره اشتباه می‌کند. چون علم مقدم بر اماره است، در اینجا به واسطه عدم مقاومت امارات در قبال علم اجمالی، خود آن امارات با همدیگر تساقط می‌کنند. چون اخذ به أحد الأماره دون دیگری ترجیح بلا مرجح است، پس با هم تساقط می‌کنند و تساقط آنها باید بر باب ترجیح برود و یا رجوع به اصل است که در اینجا خود معلوم بالإجمال و حجیت او وجود دارد، یا اینکه نه، از باب ترجیح است که در تخییر عمل بأحدهما است که در عمل بأحدهما در آنجا احد الأمارتين معمولٌ به واقع می‌شود. پس از یک إناء اجتناب می‌شود و از إناء دیگر اجتناب نمی‌شود که مخالفت با آن علم اجمالی هم نشده باشد.

و اگر آن امارات بیابند و با آن مقدار معلوم بالإجمال ارتباط داشته باشند در آنجا علم اجمالی انحلال پیدا می‌کند. فرض کنید یک شبهه، شبهه محصوره است بین خمسة آناء، اماره می‌آید می‌گوید که به خصوص این نجس است و وقتی که این از تحت علم اجمالی خارج شد پس علم اجمالی منحل می‌شود، چون این به واسطه حجیت امارات از آن شبهه بیرون می‌رود. و همین‌طور اگر اماره به مقدار خودش، نه به آن اندازه کافی برای علم اجمالی باشد مثلاً علم اجمالی بر إنائین از مجموع خمسة آناء قائم شده است، اماره می‌آید بر یک إناء قائم می‌شود، خب یک إناء بیرون می‌رود ولی در عین حال آن علم اجمالی نسبت به چهار إناء دیگر به حال خودش باقی می‌ماند. این ماحصل مطالبی بود که راجع به علم اجمالی و وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی صحبت شد.

تتمه‌ای دارد که إن شاء الله این تتمه را هم می‌خوانیم تا بعد وارد بحث نظر دیگران بشویم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد